



### بسم الله الرحمن الرحيم

عدم امکان صورت ثالثه از استهلاك و اضافه في آن واحد  
عرض کردیم: صاحب عروه در استهلاك مضاف به دو صورت از صور ثلاث  
متعرض شده است. صورت اول در عروه، این است که مضاف را به کَرّ بریزند و این کَرّ به  
جای استهلاك، از اطلاق به اضافه خارج شود. یعنی قبل از این که ماء مضاف مستهلك  
بشود، ماء از اطلاق خارج بشود به اضافه و بعد استهلاك حاصل بشود. در این صورت  
ایشان حکم فرموده به این که این ماء، محکوم به تنجّس است.  
صورت ثانی که در عروه هست و صورت ثالث از صور ثلاث می شود، این است که  
مضاف متنجّس را به ماء معتصم کَرّ بریزند و این استهلاك و خروج ماء از اطلاق به  
اضافه، هر دو در آن واحد باشد. در این صورت فرموده است که حکم به تنجّس، خالی  
از وجه نیست و لکن مشکل است. کأنّ در این صورت می شود به اصالة الطهارة رجوع  
کرد. دلیل بر تنجّس اشکال دارد و کأنّ تمام نیست.  
اکثر معتدبه از علمایی که متعرض این صور ثلاث شده اند و تعلیقه بر عروه دارند، در  
صورت ثالثه خدشه کرده اند به این که تصویر فرض ثالث که صورت ثانیة عروه هست،

امکان ندارد. عروه تصویرش را اینجور فرمود که مضاف متنجس را به ماء معتصم بریزند و ماء مطلق از اطلاقش با آن استهلاک مضاف، در آن واحد خارج بشود. در آن واحد، یعنی آن آنی که استهلاک مضاف حاصل می‌شود، در همان آن هم اضافه حاصل بشود. این که ایشان در عروه می‌فرمایند: حکم به تنجس خالی از اشکال نیست کأن وجهی که در نظر صاحب عروه بوده، این است که آن آنی که این آب، مضاف شد یعنی مضاف جدید شد، در همان آن، مضاف متنجس اولی باقی نمانده است چون استهلاک با این اضافه، دفعتاً حاصل شده است. پس در همان آنی که ماء مطلق به مضاف جدید مبدل شد در همان آن، مضاف اولی باقی نمانده است که متنجس است تا این مضاف فعلی را که مضاف جدید است، نجس کند. و ظاهر ادله‌ای که در تنجس مضاف بود، یعنی حین وقوع نجس، آن آنی که نجس می‌افتد و اصابت می‌کند، در آن آن ملاقات، اگر شیئی مضاف شد، آن وقت آن نجس، آن را متنجس می‌کند. این مایع ولو در آن آنی که مضاف جدید می‌شود، ماء مطلق نیست و لکن در آن آن، با نجاست ملاقات ندارد، چون در همان آن، مضاف اولی که نجس بود، مستهلک و منعدم شده است. پس این مضاف جدید «لم یلاق و لم یصبه نجساً حتی یتنجس». کأن نظر مرحوم سید بر این است لذا می‌فرماید: حکم به نجاست و تنجس مشکل است. بدان جهت کأن به قاعدة «کل شیء طاهر» رجوع می‌شود.

این که عرض کردم عمده آقایان فرموده‌اند که این فرض، فرض ممکن نیست، فرموده‌اند: به جهت این که اگر این ماء مطلق بخواهد در آن آن استهلاک، مضاف جدید بشود و استهلاک هم حاصل بشود، این دو تا غیر معقول است. استهلاک که حاصل می‌شود، فرع بر این است که ماء در اطلاقش باقی بماند تا استهلاک محقق بشود. باید ماء اولی که ماء معتصم است در اطلاقش باقی بماند تا مضاف در آن مستهلک بشود. پس فرض استهلاک مضاف، فرض بقاء مطلق است. ماء مطلق باقی است. و حال آن که فرض شده است در همان آن که استهلاک محقق می‌شود در همان آن، این ماء، مضاف است، مطلق نیست. پس ما در این صورت ثالثه که صورت ثانیة ایشان است باید ملتزم بشویم

به وصفین متضادین در ماء که هم مطلق بشود تا استهلاك مضاف محقق بشود در آن آن استهلاك و هم مضاف بشود که فرض شده است که در آن آن استهلاك، مضاف است. و من المعلوم، وصفین ضدین نمی تواند در آن واحد در ماء جمع بشود.

### محال بودن صورت ثانیه از نظر مرحوم نائینی (ره)

مرحوم نائینی و بعض دیگر فرموده اند: صورت اول در عبارت عروه که صورت ثانیه از صور ثلاثه است هم تصویرش محال است مثل صورت ثالثه است فرقی نمی کند. و الوجه فی ذلک: وقتی مضاف را ریختیم و ماء، مبدل به مضاف شد، ثم آن مضاف ملقی مستهلک شد، اول، مائی را که ریختیم از اطلاق به اضافه خارج کرد و بعد از خارج شدن از اطلاق به اضافه، این مضاف در آن مستهلک شد. صورت اولی را اینجور فرض کرد. گفته اند: این غیر معقول است برای این که فرض این که استهلاك، بعد است، یعنی انعدام این مضاف منتجس در ماء مطلق، بعد حاصل شده است. اول، آن ماء مطلق، مضاف شده است. استهلاك مضاف اول، لازمه اش این است که آن ملقی فیه، آن ماء معتصم، عند الاستهلاك، ماء مطلق بشود. استهلاك که در مضاف اولی حاصل می شود، باید آن اولی، ماء مطلق باشد تا این در آن مستهلک بشود. انعدام موضوع است. و فرض این است که قبل از این که مضاف، مستهلک بشود، او از اطلاق خارج شده است. پس فرض استهلاك در مضاف ملقی - آن مضافی را که ریخته ایم - فرض این استهلاك، این است که ملقی فیه باید مطلق باشد و حال آن که فرض شده است که ملقی فیه قبل از این که این استهلاك بشود از اطلاق خارج شده است. این دو تا با هم دیگر جمع نمی شوند.

به عبارت واضح: مراد از استهلاك مضاف این است که آن مضاف، در اجزاء مائی که ملقی فیه است منتشر بشود، وقتی که منتشر شد دیگر آن صورت و وجود اولی عرفاً باقی نمی ماند چون گفتند: استهلاك، انعدام موضوع است. ممکن است آب کروی باشد که یک مقدار وحل منتجسی را در آن بریزیم، وقتی که این وحل در این آب ریخته می شود، همه

را گل آلود و مضاف می‌کند. بعد اگر اجزاء ترابیه در آب ته‌نشین بشود و زیر آب بخوابد، این آب، آب مطلق می‌شود. این ممکن است و لکن این، استهلاک نیست، این ته‌نشستن است. گلی که ریخته بودیم اجزاء ترابیه‌اش ته‌نشین شده است، همه‌اش هم ماء مطلق شده. این را کسی نمی‌گوید محال است.

مراد از استهلاک مضاف به آن معنایی است که سابقاً گفتیم یعنی کأن منعدم بشود. آن استهلاک در ماء مطلق که ماء را قبل از استهلاک به اضافه خارج بکند بعد مستهلک بشود، این را مرحوم نائینی می‌فرماید: ممکن نیست. برای آن که وقتی که مضاف را ریختیم اگر استهلاک هنوز حاصل نشده است و ملقی فیه مضاف شد، فرض استهلاک در مضاف اول این است که باید آب مطلق ملقی فیه در اطلاقش باقی بماند تا این در او معدوم بشود و فرض این است که قبل از استهلاک، او مضاف شده است، پس این ممکن نیست. لذا صورت ثانیه هم مثل صورت ثالثه‌ای که ایشان فرموده است کأن ممکن نیست.

#### قابل تصویر بودن صورت ثانیه در بعضی موارد

صورت ثانیه در بعضی موارد، قابل تصویر است. آن جایی که فرض کنیم ماء کَرّ بیشتر از کَرّ باشد، مثلاً یک کَرّ و نیم یا دو کَرّ باشد. - صورت ثانیه از صور ثلاث که صورت اولای در عروه می‌شود - مضاف متنجّس را ریختیم در این آبی که کَرّین یا کَرّ و نصف است. مقداری از این آب به واسطه آن مضافی که ریختیم از اطلاق به اضافه خارج شد. مثلاً شیرة متنجّس یا سرکه متنجّس را ریختیم و مقداری از این آب از اطلاق به اضافه خارج شد و لکن مابقی که به اندازه کَرّ است، در اطلاقش باقی است، برای این که استهلاک دفعتاً حاصل نمی‌شود. بعد که این منتشر شد، هی ماند، ماند، ماند، تا در تمام ماء مستهلک شد و به واسطه استهلاک، تمامی ماء به اطلاق برگشت، ماء مطلق شد. یعنی آن مقداری هم که از این آب، مضاف شده بود آن هم برگشت ماء مطلق شد.

ماء را اینجور فرض می‌کنیم که کَرّین یا کَرّ و نصف است، مضاف را که ریختیم، آن نصف کَرّ یا اگر دو کَرّ بود، یک کَرّش را از اطلاق به اضافه خارج کرد، هنوز هم مضاف

اول مستهلک نشده بود. بعد به مرور زمان چون یک کَرّ دیگر هم داریم، این مقدار از مائی که مضاف شده بود با آن مضاف اولی که مخلوط شدند، همه ماء، شد ماء مطلق، که استهلاک مضاف اول، بعد از این که ملقی فیه مضاف شد حاصل شد، متنها آن ملقی فیه بعضش قبل از استهلاک مضاف شده بود و بعد از استهلاک، همه ماء، ماء مطلق شد.

به عبارت دیگر: اگر بخواهیم بگوییم که ملقی فیه، اول، همه اش از اطلاق به اضافه خارج شد، بعد مضاف اول مستهلک شد، این فرض، فرض ممکنی نیست کما این که مرحوم نائینی فرموده است. اما در عروه که این فرض را بخصوصه فرض نکرده است. فرموده: ملقی فیه را از اطلاق خارج کرد اما همه اش یا بعضش را، معین نکرده، لذا عبارت هر دو تا را می گیرد که یک فرضش ممکن است و آن جایی است که بعضش را از اطلاق به اضافه خارج کند و بعد به مرور زمان، این بعض با آن مضاف اول در این مابقی مائی که هست مستهلک بشوند و همه ماء، ماء مطلق بشود. این فرض ممکن است.

علی هذا الاساس در بعض صورش، حکم به تنجس جمیع می شود و آن در جایی است که فرض کنید یک کَرّ بیشتر بود یا یک کَرّ بود، مضاف را که در آن ریختیم، بعض این کَرّ را یا اگر از کَرّ بیشتر بود، آن مقداری را که از اطلاق به اضافه خارج کرد، آن مابقی که از ماء مطلق مانده است قبل از استهلاک به اندازه کَرّ نیست، بعد این مضاف، در جمیع، مستهلک شد، جمیعش ماء مطلق شد. اینجا حکم به تنجس می شود چون وقتی که مضاف را ریختیم، بعضش را مضاف کرد و آن بعض مضافی که هست به ملاقات آن مضاف اولی، نجس می شود چون هنوز مستهلک نشده است و مابقی هم چون که دون الکرّ است، نجس می شود، لذا همه ماء نجس می شود و این که همه ماء، بعد از اضافه خارج می شوند و مطلق می شود و استهلاک حاصل می شود، به درد نمی خورد و ماء را پاک نمی کند، چون که کمتر از کَرّ بود.

. اگر فرض صاحب عروه این باشد که تمام ملقی فیه، خرج عن الاطلاق الی الاضافة قبل از این که مضاف اول، مستهلک بشود و بعد، مضاف اول مستهلک بشود، اشکال مرحوم نائینی وارد است. این درست نیست. چون استهلاک به این می شود که مابقی ماء

یعنی ملقی فیه در اطلاق باقی بماند تا این بعد مستهلک بشود و بما این که مضاف شدن ملقی فیه، قبل از استهلاک است این نمی شود. این دو تا با هم دیگر جمع نمی شود. اما اگر مراد صاحب عروه این باشد که مضاف را که ریختیم - عادتاً هم همین جور است، چون وقتی که مضاف را می ریزیم، طفره که نمی شود - همان جایی که ریخته می شود آنجا را تغییر می دهد، مضاف می کند چون آب، زیاد است مابقی جاهایش در اطلاق باقی مانده. بعد شیئاً فشیئاً مضاف منتشر می شود چون نسبت به آب، کم است، ملقی فیه در آب منتشر می شود بعداً تمامی ماء، ماء مطلق می شود. ولکن حکم به تنجس می شود چون آن مقداری را که اول تغییر داد و مضاف کرد، آن مابقی کمتر از کَر است در فرض صاحب عروه: «لو القی فی الکر». آن مابقی کمتر از کَر می شود لذا آن هم نجس می شود. مقداری را که مضاف کرده است که نجس است و مضاف هم که مستهلک نشده، مابقی هم که در اطلاق باقی است، کمتر از کَر است لذا به ملاقات مضاف مستنجس، نجس می شود و محکوم به نجاست می شود. ولکن فرضش ممکن است که «لو القی فی الکر» مضاف را «فخرج عن الاطلاق الی الاضافة» یعنی بعضش «ثم استهلک» این مضاف اول. استهلک چون در بقیه آب هم منتشر شد، مستهلک شد. این فرضش، فرض ممکنی است، عیبی ندارد ولکن حکم به تنجس می شود. مگر در آن صورتی - که شاید از عبارت عروه هم خارج است - که مابقی که هنوز مضاف نشده قبل از استهلاک، خودش به مقدار کَر باشد. این هم از فرض عروه خارج است.

فرض عروه این است که مضاف مستنجس را در کَر ریختند، بعض کَر را از اطلاق خارج کرد به اضافه، بعد مستهلک شد، یعنی در تمامش منتشر شد و خود مضاف، مستهلک شد. اینجا حکم به تنجس می شود چون مابقی ماء، قلیل است و به ملاقات نجس، نجس می شود. این فرض ثانی، تصویرش ممکن است و خارجاً هم همین جور است چون مضاف را که به آب کَر القاء کردند، آب کَر را تغییر می دهد و مضاف می کند منتها همه را که یکدفعه مضاف نمی کند، شیئاً فشیئاً مضاف می کند، مقداری را مضاف می کند. بعد خودش هم اگر مستهلک بشود و در بقیه ماء مطلق منتشر بشود و همه ماء

مطلق شود، فایده‌ای ندارد چون آن کمتر از کَر است و کمتر از کَر بودن فایده‌ای نمی‌دهد.

امکان صورت ثالثه در استهلاك شیء از نظر مرحوم حکیم(ره)

و اما نسبت به صورت ثانیه در عبارت عروه که صورت ثالثه می‌شود، مرحوم حکیم فرموده است که این اشکالی که شده که این فرض، فرض ممکن نیست، این اشکال وارد نیست و این فرض، فرض ممکن است. زیرا فرموده است: کَانَ استهلاك، دو قسم دارد: یک قسم از استهلاك این است که اجزاء شیء منتشر بشود در اجزاء ماء و بر مجموع منتشر و منتشر فیہ اطلاق بشود بآنه ماء مطلق. این را می‌گویند: استهلاك انتشاریه که اجزاء شیء منتشر می‌شود. این یک قسم از استهلاك است که استهلاك انتشاری است. قسم دیگر استهلاك، انتشاری نیست بلکه این است که آن شیئی را که در آب ریختیم او منعدم شود. انعدام ممکن است به واسطه تأثیر بالخاصیه بشود نه اینکه اجزایش در آب منتشر بشود و دیگر معدوم بشود. نه، اینجور نیست. در این فرض، تبدیل بالخاصیه است. همان طور که در علم شیمی دو تا مایع، ربما به همدیگر می‌رسند یک شیء ثالث می‌شود. اصل تأثیر بالخاصیه است. دو تا شیء وقتی که به همدیگر رسیدند و مخلوط شدند می‌شود شیء ثالث. شیء اول منعدم می‌شود و لکن شیء ثانی را به شیء آخر مبدل می‌کند. اینجا هم همینجور است. ممکن است از این قبیل باشد، تأثیر بالخاصیه بشود. مضاف را در کَر ریختیم، تأثیر بالخاصیه کرد. یعنی هم ماء از اطلاق به اضافه بخارج شد. اضافه نه اینکه معنایش این باشد که اجزایش در آب منتشر شد و آن را تغییر داد. نه، در آب خاصیت گذاشت. آب را به شیء دیگری مبدل کرد. در آن آنی که آب را به شیء دیگر مبدل کرد، در همان آن هم خودش معدوم شد، مضاف معدوم شد.

و در استهلاك که انعدام موضوع است، چه کسی گفته است: در انعدام موضوع باید آب باشد که در آب مستهلك بشود؟ یعنی در آن استهلاك هم باید مستهلك فیہ آب باشد. این معتبر نیست. چون استهلاك، همان انعدام موضوع است. مضاف اولی به استهلاك، منعدم می‌شود. در آن آن استهلاك، این آب، شیء ثالث شده است. این

تأثیرش هم تأثیر بالخاصیة است. در استهلاکی که در آن استهلاک، به نحو تأثیر بالخاصیة است باقی ماندن آب در اطلاقش معتبر نیست که باید آب در اطلاقش باقی بماند تا این در او مستهلک بشود. در استهلاک انتشاری است که باید آب در اطلاقش بماند تا استهلاک مضاف محقق بشود و اما در استهلاک بالخاصیة، ممکن است در همان آن استهلاک، در همان آن، ولو رتبه‌اش قبل می‌شود، چون از قبیل علت می‌شود که به ماء اصابت کرد. در همان آن استهلاک، آب را عوض کند و جسم دیگر بشود. استهلاک محقق می‌شود، یعنی خود آن مضاف اول، منعدم می‌شود و آن آب ثانی را به شیء آخری مبدل می‌کند. این امرش ممکن است.

#### معنای استهلاک و ارتباط آن با کلام مرحوم حکیم(ره)

فرمایش ایشان دو اشکال دارد: اشکال اول این است که سابقاً عرض کردیم: استهلاک به معنای انعدام موضوع نیست. این توجیه ایشان اگر درست باشد بنا بر مسلکی است که استهلاک را انعدام موضوع می‌داند، مثل استحاله که موضوع از بین می‌رود.

بنا بر آن مسلک، صحیح است که بگوییم: خودش معدوم شده، آب را هم شیء ثالث کرده است. اما بناءً علی ما ذکرنا که گفتیم در موارد استهلاک، عرفاً به نظر غیر المسامحی العرفی، آن مضاف مستهلک در آب موجود است، منتها لقلته تابع حکم ماء است. روایاتی که وارد شده بود در کزی که دواب و کلاب در آن بول می‌کند، اگر بپرسیم می‌گویند: بول هم اینجا هست، منتها تبعیت حکمی با آب دارد. از آن روایات استفاده کردیم که اگر مضاف یا عین نجس به نحوی قلیل باشد که آب را تغییر ندهد، تبعیت حکمی با آب پیدا می‌کند.

خود ایشان فرض کرده است که آب، آب نمانده و شیء ثالثی شده که ادله مائی که «تبول فیہ الدواب، تقع فیہ الدم و امثال ذلک» اینها را نمی‌گیرد. بدان جهت این محکوم به تنجس می‌شود. آن ادله‌ای که دلالت می‌کرد که به استهلاک، پاک می‌شود، آن ادله ما نحن فیہ را نمی‌گیرد و حکم به تنجس ماء می‌شود. این اولاً.

و ثانیاً: وقتی که مضاف را در آب می ریزیم فرض که تاثیر بالخاصیه هم کرده باشد، تاثیر بالخاصیتش که نمی تواند دفعی باشد، باید تدریجی باشد. چون مضافی که ریخته می شود بعضی از اجزاء مضاف اول به آب می رسد. اول اینها آن بعض آب را باید تغییر بدهند. بعد که بقیه مضاف ریخته می شود، آن بقیه که می آید، یک مقدار دیگر از آب را تغییر می دهد ولو بالتاثير وبالخاصیه. طفره که ممکن نیست. وقتی که اینجور شد، پس وقتی که مقداری از مضاف رسید، مقداری از آب را تغییر داد، آن مقدارش از اطلاق به اضافه خارج شده است، قبل از استهلاك تمام مضاف. بعد که بقیه مضاف به آب می رسد و در آب منتشر می شود، تاثیر می کند و به خاصیت، فرض آب را تغییر می دهد، این استهلاك، بعد خروج بعض الماء عن الاطلاق الی الاضافه، می شود.

فرض این که استهلاك در تمام مضاف اولی با اضافه ماء ثانی هر دو در آن واحد شده است، این طفره است. این تاثیر باید تدریجی بشود ولو تاثیر بالخاصیه هم باشد، در آن واحد، هم استهلاك بشود و هم ماء از اطلاقش به اضافه خارج بشود، این معنا به ظاهرش درست در نمی آید، درست هم باشد و فرض هم بکنید تاثیر بالخاصیه را به آن نحوی که ایشان فرموده، ادله ای که دلالت می کند که وقوع النجس او المنتجس فی الماء اگر کَر باشد، ضرر نمی رساند این صورت را نمی گیرد.

پس ملخص ما ذکرنا این شد که از این صور ثلاث، صورت اولی، فرض صحیحی است. صورت ثانیه ای که صورت اولی در عروه است آن هم علی بعض الوجوه صحیح است به آن نحوی که عرض کردیم. اما صورت ثالثه، صورت درستی نیست و در این صورت، حکم به تنجس ماء می شود، لما ذکرنا که اگر بقیه مائی که از اطلاق به اضافه خارج نشده اند، آنها کمتر از کَر باشند، این در صورت اولی صحیح بود که فرضش را بیان کردیم منتها حکم به تنجس شد. اما در صورت ثالثه که استهلاك با خروج عن الاطلاق هر دو دفعتاً حاصل بشود، این فرض ممکن نیست. بله اگر فرض هم بشود کما این که اشاره کردیم، آن ادله ای که دلالت می کرد بر این که استهلاك نجس یا منتجس در ماء کَر معتصم، ضرری به ماء نمی زند، این صورت را نمی گیرد بلکه برای صورتی است که بعد

از استهلاک، ماء، ماء مطلق باشد و ادله کَرّ یا جاری آن را گرفته باشند و حکم بشود به تبعیت حکمی و در این صورت، در فرضی که ایشان می فرماید، تبعیت حکمی نیست.

لزوم صبر کردن برای مطلق شدن مضاف در بعض موارد

(عروه ج ۱ ص ۲۹، فصل فی المیاء مسأله ۸): «اذا انحصر الماء فی مضاف مخلوط بالطين ففي سعة الوقت يجب عليه ان يصبر حتى يصفو و يصير الطين الى الأسفل، ثم يتوضأ على الأحوط، و فی ضيق الوقت يتيمم لصدق الوجدان مع السعة دون الضيق».

بعد مرحوم سید، در آخرین مسأله فصل مضاف می فرماید: اگر کسی مضافی داشته باشد، مثلاً یک کاسه و حل دارد، گلی که خیلی شل است و لکن آب به آن صدق نمی کند، و حل صدق می کند، مضاف است و پاک هم هست، فرض کنید آب دیگری هم ندارد. اگر بخواهد وضو بگیرد یا غسل کند باید با همین وضو بگیرد و غسل کند. می فرماید: اگر وقت نماز سعه داشته باشد باید صبر کند تا این گل ته بنشیند، آب، آب مطلق بشود و چون پاک است با آن وضو بگیرد یا غسل کند و نماز بخواند. اما اگر وقت ضیق باشد به نحوی که اگر صبر کند تا این ته نشین بشود، وقت نماز می گذرد و لو بعض رکعاتش از وقت فوت می شود، در این صورت، تیمم می کند و نماز می خواند.

ایشان فرق می گذارد بین سعه و ضیق وقت. می فرماید: در سعه وقت چون وجدان ماء صدق می کند، وقت سعه دارد، شش ساعت مانده است تا غروب شمس، و این هم فرض کنید تا نیم ساعت دیگر ته نشین می شود، آب مطلق می شود، وجدان صدق می کند بدان جهت متمکن و واجد ماء است، باید وضو بگیرد یا غسل کند. اما در ضیق وقت، فاقد ماء صدق می کند و وظیفه اش ﴿فلم تجدوا ماءً فتيمموا﴾<sup>(۱)</sup> است.

مرحوم حکیم در مستمسک در ذیل فرمایش ایشان فرموده: این حرف - که صبر کند تا

این ته نشین بشود یا نه - مبتنی بر این است که ﴿فلم تجدوا﴾ بی که در آیه مبارکه است، مشخص بشود که آیا مراد، عدم وجود الماء است ﴿فلم تجدوا ماء﴾ یعنی «لم یکن الماء موجودا» این است؟ یا ﴿فلم تجدوا ماء﴾ یعنی «لم تتمکنوا من الماء»؟ تمکن از ماء نداشته باشید. آیا عدم وجدان ماء به معنای عدم وجود ماء است یا به معنای عدم تمکن عن الماء است؟

اگر مراد از ﴿لم تجدوا﴾ عدم تمکن من الماء بشود، فرمایش صاحب عروه تمام است. ولو آب فعلاً موجود نیست، موجود فعلی، مضاف است ولکن متمکن از آب هستم. می توانم آب را تحصیل کنم و در سعه وقت، وظیفه این است که باید آب تحصیل کنم. شرط وجوب وضوء، اشتراط در وضو که تمکن از آب است، موجود است. و اما اگر مراد از ﴿فلم تجدوا ماء﴾ عدم وجود ماء بشود، فرقی بین سعه وقت و ضیق وقت نیست. فعلاً ﴿فلم تجدوا ماء﴾ صدق می کند یعنی الماء فعلاً لیس بموجود. وقتی که ماء فعلاً موجود نشد، فرقی نمی کند وقت سعه باشد یا ضیق باشد، می شود تیمم کرد چون ماء موجود نیست. این را هم مرحوم حکیم فرموده است.

#### ارتباط بحث مأموریه اضطراری با محل بحث

ظاهراً و الله العالم! نه حرف صاحب عروه درست است نه فرمایش ایشان. چون در مأموریه اضطراری که یکی هم صلاة مع التیمم است، این بحث مطرح است که آیا مأموریه اضطراری، آن وقتی مأموریه می شود که انسان در تمام وقت متمکن از مأموریه اختیاری نباشد یا ولو فی بعض وقت متمکن نباشد، کافی است؟ این که ﴿فلم تجدوا ماء﴾ یعنی به صلاة مع الوضوء متمکن نباشید، آیا در تمام وقت متمکن نباشید یا ولو فی بعضه؟ این یک حرفی است در باب تیمم هم عنوان شده است و ان شاء الله می آید. آیا آن که موجب جواز تیمم للصلاة است، عدم التمکن علی الصلاة مع الطهارة المائیه است فی تمام الوقت؟ یا موضوع این است که ولو فی بعض الوقت متمکن نبوده باشید؟ این ان شاء الله خواهد آمد. بحث خواهیم کرد. بدانید اگر ما باشیم و قاعده اولیه،

مقتضای ظهور خطاب مأموربه اضطراری، عدم تمکن در تمام وقت است که انسان به مأموربه اختیاری در تمام وقت متمکن نباشد. سرش هم این است: چون شارع آن صلاتی را که از من می خواهد، تمام افراد صلاة ظهر و عصر مع الوضوء را نمی خواهد. او طبیعی الصلاة را، صرف وجودش را، صرف وجود طبیعی الصلاة مع الوضوء را در این زمان از اول ظهر تا غروب شمس می خواهد. این مأموربه است. صرف الوجود مأموربه است. و انسان ولو فی بعض الوقت متمکن بر وضو باشد، به این صرف الوجود، قدرت دارد. بدان جهت ظاهر خطاب این است که باید مأموربه اختیاری را اتیان کند. پس دلیل دیگر که می گوید: اگر متمکن از مأموربه اختیاری نشدید فلان شیء را بیاورید، یعنی اگر متمکن از آن صرف الوجود نشدید. معنایش اضطرار در تمام الوقت می شود. قاعدة اولی و ظهور اولی این است. متنها در بعضی موارد، ممکن است شارع بگوید که عدم تمکن فی بعض الوقت هم کافی است.

بدان جهت در ما نحن فیه که باید در سعة وقت صبر کرد تا با این آب وضو گرفت، مبتنی بر آن مسأله است. اگر گفتیم: اضطرار در تمام الوقت در صلاة مع التیمم، معتبر است، در این صورت در سعة وقت، من باید صبر کنم چون من به ترک صلاة مع الوضوء، اضطرار ندارم، چه بگوییم که مفاد آیه مبارکه این است که آب نباشد یا متمکن از آب نباشید. اگر اضطرار در تمام وقت معتبر است، اینجا در تمام وقت اضطرار ندارد چون نیم ساعت دیگر این تبدیل به آب می شود. مأموربه خطاب اضطراری گفته است که اگر در تمام وقت آب نبود یا متمکن از آب نشدید، باید صبر کرد.

و اگر فرض کنید گفتیم: در اینجا اضطرار و لو فی بعض الوقت کافی است، می شود صبر نکرد و در سعة وقت هم تیمم کرد ولو معنای ﴿فلم تجدوا ماء﴾ عدم تمکن از ماء باشد و لکن عدم التمکن فی بعض الوقت. مثل این که من در این وقت، متمکن از آب نیستم. عدم الماء یعنی در این وقت آب ندارم. عدم تمکن من الماء گفتیم، یعنی در این وقت، متمکن از آب نیستم و مراد هم عدم التمکن فی بعض الوقت شد.

پس این فرمایش مرحوم آقای حکیم که معنای ﴿فلم تجدوا﴾ عدم تمکن است یا

عدم وجود ماء است، ربطی به مقام ندارد چون آن مسأله را باید بحث کرد که اگر مراد، اضطرار فی تمام الوقت است، باید صبر کرد چه معنای ﴿لم تجدوا﴾ عدم تمکن باشد چه نبود آب در تمام وقت باشد. اگر معنایش این باشد که ولو فی بعض الوقت اضطرار بشود، تیمم در سعه وقت جایز می شود، چه معنای ﴿لم تجدوا﴾ نبود آب باشد چه عدم تمکن از آب در بعض وقت باشد.

لعلّ و الله العالم مرحوم صاحب عروه که این فرع را در مقام ذکر فرموده است، ربطی به مسأله مضاف ندارد بلکه به آن مسأله ای که در باب تیمم هست ربط دارد که آیا اضطرار فی تمام الوقت معتبر است یا فی بعض الوقت کافی است؟ این فرعی که اینجا فرموده مربوط به آن است.

#### اضافه مضاف مستهلک به مقدار کفایت برای وضو یا غسل

فرعی که مناسب با این مسأله مضاف است که ینبغی آن را ذکر می کرد و او منوط است بر این که معنای ﴿لم تجدوا ماء﴾ نبود آب باشد یا عدم تمکن آب باشد که مرحوم حکیم تفصیل داد، مناسب با این معنای ﴿لم تجدوا﴾ چه باشد، و مناسب با مقام، این بود که صاحب عروه این فرع را ذکر بفرماید که اگر کسی در تمام وقت یا در بعض وقت، - فرقی نمی کند، معنای ﴿لم تجدوا﴾ را هر چه بگیرد و مراد از مأمور به اضطراری را هم اضطرار فی تمام الوقت بگیرد یا فی بعض الوقت، فرقی نمی کند - آبی دارد که کافی به وضو و غسلش نیست اصلاً، نه در تمام وقت بنا بر قول آنهایی که می گویند: اضطرار در تمام وقت معتبر است، نه در بعض وقت بنا بر قول آنهایی که می گویند: اضطرار فی بعض وقت معتبر است. آبی که وافی به وضو یا وافی به غسل باشد اگر باید غسل کند، ندارد. لکن آبی دارد که اگر کمی مضاف پاک به آن بریزد، آن مضاف در این ماء، مستهلک می شود و آن وقت، وافی به وضو می شود.

فرض بفرمایید کسی یک کاسه بزرگ از آب دارد که با این یک کاسه نمی تواند غسل کند. یک کاسه است نمی تواند غسل کند. اما اگر دو استکان سرکه در آن بریزد، وافی به

غسل می شود و مستهلک می شود، ماء می شود. آیا باید این کار را بکند یا می تواند تیمم کند چون آب کافی ندارد؟ این مبتنی بر این است. اگر گفتیم: ﴿فلم تجدوا ماء﴾ فقدان ماء است، این ﴿فلم تجدوا ماء﴾ است، فعلا آب ندارد یا در تمام وقت ندارد. تا مادامی که سرکه را نریخته آب ندارد. اگر گفتیم: ﴿فلم تجدوا ماء﴾ یعنی عدم تمکن از ماء باشد، این شخص را نمی گیرد چون این شخص تمکن از آب دارد. یک استکان سرکه بریزد، یا یک استکان گلاب بریزد که مستهلک می شود، می تواند وضو بگیرد یا غسل کند.

آن که مناسب با این فرع است که معنای ﴿لم تجدوا﴾ عدم وجدان الماء است، یا عدم تمکن است، چه فی بعض الوقت چه فی تمام الوقت و مناسب با بحث المضاف است، این است که آیا در این صورت، مستهلک کردن مضاف طاهر در آب مطلق، واجب می شود یا نمی شود؟ این مناسب با مقام است. ینبغی که این را ذکر بکند.

و الحمد لله رب العالمین.